

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت:

ما از خواننده گرامی ما خانم "شمیر" که با ارسال مطلب ارزشمند آقای "شمیر" در جمع همکاران ما پیوسته اند، صمیمانه استقبال نموده ابراز امتنان می نمائیم. همان طوری که بار ها نوشته ایم و بار دیگر بر آن نوشته ها تأکید می ورزیم، پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" که خار چشم تمام طیف های عناصر و نهاد های انقیاد طلب و مزدور می باشد، به تمام مردم آزاده، استعمار ستیز و مترقی کشور و منطقه تعلق داشته، این را بزرگترین افتخار خود می داند که به کمک خوانندگان خود می تواند هر توطئه ای را خنثا نماید. همین حمایت مردمی یکی از شروطی بوده که پورتال تا امروز توانسته بر تمام مشکلات فایق آمده پوز توطئه گران را در زیر هر چتری که خود را پنهان نموده باشند، به خاک بمالد. به امید همکاری های بیشتر تان اداره پورتال AA-AA

نویسنده: هادی شمیر

ارسالی: الهه شمیر

۰۶ اپریل ۲۰۱۱

جهان آماج "بهمن" های خونین و تجاوزات جنایتبار

مقدمه

موارد و نحوه کاربرد امروزی ترم ها و مفاهیمی مانند: جنبش خود به خودی، انقلاب، دولت و غیره نشان میدهد که حتی افراد و بخش های مختلف جنبش مدعی مبارزه آگاهانه برای آزادی انسان از بهره کشی و ستم اجتماعی نیز مفاهیم مشخص و تعابیر واحدی از مفاهیم و ترم های سیاسی متداول ندارند. بنابر این وقتی هر کسی امیال درونی خود را بر مفاهیم کاملاً بدیهی بار کند؛ نه تنها با این زبان های متفاوت حرف همدیگر را نمی توان فهمید بلکه چنین عملی اغلب به خاطر توجیه جنایات و دستیاری با توطئه های سرمایه داری جهانی انجام می یابد.

مثلاً در مورد واقعیت تاریخی پیدایش و رسالت دولت فریدریک انگلس می گوید:

"برای جامعه طبقاتی . . . دولت یعنی سازمان طبقه استثمار کننده از آن جهت لازم آمد که شرایط خارجی این طبقه را در رشته تولید حفاظت نماید. به عبارت دیگر از آنجهت لازم آمد که به ویژه طبقه استثمار شونده را قهراً در شرایطی نگاه دارد که شیوه موجود تولید برای سرکوب این طبقه ایجاب میکند." این همان تعریف معروفی است که دولت را ماشین سرکوب یا افزاری برای بهره کشی از طبقه تحت ستم میدانند.

به نظر کارل مارکس نیز دولت دستگاه فرمانروائی طبقاتی، دستگاه ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر و دستگاه ایجاد نظم است که به این ستمگری صورت قانونی میدهد، پایه های آن را محکم می کند و بدین طریق از شدت تصادم میان طبقات می کاهد. همچنان و.ا.لنین گفت:

"دولت در آنجا، در آن موقع و به این دلیل که تضادهای طبقاتی به طور عینی نمی تواند آشتی پذیر باشند پدید می آید. به عکس وجود دولت ثابت میکند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر اند."

من عجالتاً به وصله نامیمون دولت به یک طبقه اجتماعی و یا رابطه آن با تضاد طبقاتی نمی پردازم. اما در هر صورت این واقعیت تاریخی کاملاً روشن است که مالکیت برده داری برای حفظ ثبات جامعه فرورفته در روابط عمیقاً غیر عادلانه و تناقضات لا ینحل، وادار ساختن بردگان به کار، نگاه داشتن آن ها در حالت اطاعت و انقیاد و به بردگی کشیدن افراد آزاد بیشتری غرض ارضای طمع سیری ناپذیر ثروت اندوزی؛ لازم داشت که یک دستگاه اجبار و سرکوب وجود داشته باشد. بناءً برده داران به غرض تأمین موجودیت و بقای خود؛ دستگاه اعمال سلطه استثماری یا دولت را اختراع و جایگزین سازمان قبیله ئی نمودند. آنان با ایجاد این ارگان سرکوب مؤلدين واقعی و غارت همسایگان خویش؛ در همین "سست" به صورت موروئی و همیشگی قرار گرفتند.

پس دولت؛ سلطه یا قدرت نهادینه شده استمارگران را مشخص کرده و متشکل از ارتش اجبر دایمی، روحانیون و دادگاهیان، باز رسان، دبیران و محصلین مالیات و حقوق دیوان بود. کارکرد های دولت شامل: سرکوب استعمار شوندهگان و به راه انداختن جنگ های غارت گرانه برای گسترش قلمرو خود و تصاحب برده های بیشتر می شد. همین دولت که حقوق شهروندان در آن طبق ثروت آن ها معین می شود؛ در پروسه تصادمات اجتماعی در موضع انگل هائی قرار دارد که دارای سلطه اقتصادی بوده و از اینطریق منحيث نمادی از سلطه سیاسی خود، وسایل نوینی برای استعمار و سرکوب طبقات ستمکش به دست می آورد.

هكذا انقلاب که از آن تعبیر سرنگونی یک طبقه توسط طبقه دیگر وجود دارد، صرفنظر از مقایسه بارمعنائی آن با ریولوسیونیسم یا تغییر کیفی؛ چگونه می شود بدون آمادگی شرایط عینی و ذهنی برای تحقق آن، عملی گردد. به عین شکل جنبش های خود جوش به حرکت های اجتماعی فاقد رهبری و محدود به نیازهای محسوس و مطالبات روزمره گفته می شود نه توطئه های طراحی شده توسط دستگاه های استخباراتی امپراتوری سرمایه داری جهانی.

حال باید دید که از ۲۲ دلو [بهمن] سال ۱۳۵۷ ایران تا صدور "بهمن" خونین سال ۱۳۸۹ در شمال افریقا که به غرض تصاحب ثروت ها و منابع آبی و نفتی این مناطق به راه انداخته شده است و جنایتکار ترین قدرت های سرمایه داری روی خون ملیون ها انسان بیگناه به سوی همین اهداف شوم شنا می کنند، کدام آن فجایع جنبش خود جوش مردمی یا انقلاب اجتماعی می باشد. یا این که تیوریسن های مزدور مبلغ "انقلابات" رنگین برای دیدن این همه جنایت ضد بشری حاضر نیستید که یک لحظه هم سر از آبخور جلادان ولینعمت شان بیرون کنند.

آنان طراحی توطئه های نفرتبار ولینعمتان خود یعنی استیلای توحش تروریسم اخوانی، آخوندی و طالبی برمهدهای تمدن های بزرگ تاریخی را که از مثلث شوم "انتلجنت سرویس - سی.ای.ای. - موساد" اداره می شود؛ با اراجیفی لایعنی آذین می بندند تا مزدی دریافت کنند.

در نوشته حاضر به موضوع ایران تکراراً اشاره شده است ولی اصل بحث روی تداوم این شگرد ضد انسانی است که به مثابه الترناثیف پیمان های سنتو- سیتو از شمال افریقا تا جنوب شرق آسیا را به خون خواهد کشید.

پیدایش و نقش ادیان:

هنگامی که مالکیت و مناسبات برده داری توسط برده ها مورد هجوم پیهم قرار می گرفت، ادیانی به نام مظاهر روح پاک و خیرخواهی برای جامعه ظهور نمود و در تمام ابعاد عقب ماندگی اجتماعی ریشه کرده، انسان را متناسب به فقر و جهل آن با ترس و امید واهی تخدیر می کرد.

آنها مناسبات اجتماعی غیر عادلانه برده داری را قدسیت و مقام آسمانی بخشیده و برده ها را به بندگان تسلیم شده به اراده، مشیت و داد الهی مسجل کردند. همچنان برده ها را در جنگ های مذهبی، لشکریان خدا و غازیان نامیده، منحصراً ابزاری غرض به دست آوردن غنایم جنگی، کنیزان و بردگان دیگر برای برده داران و بازار برده فروشی به کار گرفتند. بدین ترتیب ادیان، نه تنها برده داری را به رسمیت شناختند بلکه اطاعت از خدا، رسولش و اولی الامر ظالم زمان را در هاله ای از مقدسات پیچیده و جزء احکام دینی ساختند. از اینجا به خوبی پیداست که ظهور ادیانی مانند: یهودیت، مسیحیت و اسلام الغای مناسبات غیر انسانی و استثمار برده داری را هزاران سال به عقب انداخت.

اگرچه ادیان زمینی تری مانند: آئین های میترائی (مهر یا میثره)، زرتشتی، بودائی، هندوئی و مانوئی باچند اندرز و نکوهش میان تهی و شعار لایعنی اخلاقی چون نیک اندیشی، نیک خوئی، نیک عملی و وصایای محدودیت ثروت، انتخابی بودن دین و دولت و نا شایست بودن برده داری، کرشمه بازی می کردند، ولی فرا تر از این میلان کاذب، هرگز کاری به کار بیداد گری و توحش برده داری نداشتند. چنانچه جنبش دینی بودائی گری با وجود سرعت زیاد شیوع آن همانند هر دین دیگری موقعیت طبقه استثمارگر حاکم را تقویت و تحکیم می کرد و فرمان روا به مدد دین برهمنائی گماشته نهائی خدا در روی زمین معرفی میشد. هکذا پرستش خدایان اولمپی که به مرور زمان دین رسمی پولیس های یونانی شد، توجیه و مشروعیت بخشیدن به سرکوب بردگان و زحمتکشان تهی دست را به عهده گرفت. ادعیه و اوراد این آئین ها همان رنگ و بوی برادری و برابری ظالم و مظلوم را داشت که ادیان ابراهیمی نیز آن را اشاعه داده اند.

وجه مشترکی که در تمام مذاهب بازتاب می یابد "تبلور مبهم و وارونه بیدالتی اقتصادی، واقعیت مادی و توهمی است که دلایل و توجیهاتی به وجود می آورد تا جامعه را دقیقاً به همان وضعی که هست نگه دارد." بنابر این "مذهب تریاک توده هاست." (کارل مارکس - نقد فلسفه هگل)

دین اساساً مجموعه ای از معتقدات، قواعد و قوانین واجب الاتباعی است که مناسبات انسان را با قدرت متعال تعیین می کند. لذا امت واحده جهان اسلام با ایمان به اصالت اراده الله هم مخالف حاکمیت ملی می باشد که ناشی از اراده ملت است و هم آزادی، اراده و خود سامانی فردی را به رسمیت نمی شناسد. به ویژه در جامعه ای که مسلمانان در اقلیت باشند، پذیرش اراده اکثریت که ناقض اراده الله است قطعاً منتهی می باشد. در حاکمیت امام محوری اسلام امام یا خلیفه اولی الامر است و احترام و اطاعت از او بر امت مسلمة واجب می باشد. تعهد امام فقط در برابر خدا و مسؤولیتش پیاده کردن اوامر اوست. محک و میزان اطاعت از امام، متناسب به خرد و آگاهی اش بر ارزش های اسلامی و صلاحیت به کار بستن احکام خدا می باشد.

در عین حال مطابق به نصوص قرون وسطائی اسلام؛ زنان، اقلیت های غیر مسلمان و حتی فرقه های غیر حاکم مسلمان نیز با یک فرد مسلمان و مذکر فرقه حاکم حقوق مساوی نداشته، اراده آنان بر مقررات جامعه و حتی تعیین سرنوشت خود شان کدام نقش، اثر و حرمتی ندارد. بی حقوقی کامل شهروندان درجه دوم یا اقلیت های غیر مسلمان در جامعه تا حدی بوده است که اگر آنان مسلمان نشوند باید (به استثنای کودکان، زنان و بردگان) کشته شده یا از اسلام فرقه حاکم فرمان برده، جزیه، باج و خراج بپردازند.

هم چنان بر مبنای به رسمیت شناختن مشروعیت برده داری توسط اسلام، به استثنای قمار که به خاطر تحریم شرعی آن؛ به مثابه منبع حصول برده نیز ملغی شده، دیگر منابع حصول بردگان مانند: اسرای جنگی که شرعاً غنیمت به حساب می آیند، برده سازی اعضای تهدیدست خاندان، تجارت برده و بردگان متولد از والدین برده کماکان موجود بوده و به علاوه موالی یا بردگان بی پناهی که بعد از آزادی، جایی برای رفتن نداشته و به بردگی ادامه میدهند، بر این منابع افزوده شد.

در مورد دگراندیشی یا آزادی اندیشه و بیان که ولو با قید و شرط های بورژوائی؛ ولی یک فکتور پذیرفته شده اجتماعی و سیاسی جوامع متمدن کنونی است، موضع اسلام مشخص می باشد. یعنی؛ چون قرآن کلام خدا و روش غائی کردار بشری است لذا هر بحث، استدلال، نو آوری و دگر اندیشی کفر می باشد و مجازات آن مرگ است. در این جا آزادی به معنی بندگی، منطق مساوی به تابعیت و اخلاق یعنی فرمان برداری بوده، اراده و تصمیم متعلق به خداست.

بنابراین سرمایه داری برای سرکوب طبقه کارگر و فرو ریختن ارزش های انسانی جامعه برسیستم های کنترولی مانند ادیان منحیث "راه علاج" اتکاء می نماید. چه داشتن باورهای مشترک مانند: ازلی و ابدی وانمود کردن مالکیت استثماری بر وسایل تولید، بهره کشی از انسان و مشروع دانستن برده داری؛ آنان را در تبنای طبیعی با یکدیگر قرار میدهد. چنانچه از جاده صاف کردن محصولات الازهر در سال ۱۷۹۸ برای لشکر تجاوزگر ناپلیون در مصر تا سلسله شیطانی "اخوان المسلمین" که در سال ۱۹۳۸ توسط حسن البنا در این کشور ایجاد شده از شمال افریقا تا لبنان، فلسطین و سوریه نفوذ داشت، از فرقه اسماعیلیه تا نقش سیاه مدرسه "دیوبند" که در هند بریتانوی به سال ۱۸۶۷ توسط محمد قاسم "نانوتوی" و رشید احمد "گنگوهی" تأسیس شد و "جماعت تبلیغی" که در سال ۱۹۲۶ به دست مولانا محمد الیاس دیوبندی یا "انجمن حجتیه" که در سال ۱۹۵۳ توسط شیخ محمود حلبی تأسیس گردید و ده ها مورد مشابه دیگر آن در آسیای میانه، افغانستان، ایران، عراق و فلسطین حاکی از آنست که روحانیت مذهبی؛ نه تنها بهره کشی از انسان و ستمگری بلکه هر نوع چپاول و تجاوز را نیز در هاله ای از احکام مقدس آسمانی می پیچانند. چنانچه در اثر همین همداستانی نفرتبار و مهار مذهبی؛ اغلب مبارزات و مقاومت های ملی و طبقاتی توده ها از مسیر آزادی خواهانه آن به انحراف کشانیده شده است.

مسلماً امپراتوری امریکائی سرمایه داری غرب منحیث ستاد دفاع از منافع سرمایه های انحصاری و اتحادیه های انحصارات ماورای ملی، سرمایه های مالی، کنسرسیوم ها و صنایع نظامی و نفتی نیز وارث و حامی همین وجه اشتراک نفرت آور مالکیت استثماری نیز می باشد. این امپراتوری که از پایان جنگ جهانی اول به ضرورت جدی و اهمیت حیاتی ایجاد سپر بازدارنده ای به ضد سرمایه داری دولتی روسی(۱) پی برده بود آن را به ویژه پس از جنگ جهانی دوم در اولویت وظایف خویش قرار داد.

بناء در داخل کشورهای هم مرز شوروی و چین به سازماندهی باند ها و تجدید آرایش نهاد های مذهبی - اوپراتیفی غرض رسیدن به حوزه های منافع استعماری خود؛ منحیث محکم ترین سپر ممکن عقیدتی و سیاسی، برای حمایت از آنها اقدام نمود.

به وجود آوردن باند های: اخوان المسلمین ها، المرصوص ها، انجمن های اخوت، القیاده ها، حزب الله ها، مدافعین قرآن، سازمان های جوانان مسلمان، احزاب، تحریک ها، جماعت ها، جمعیت ها، جیش ها، سپاه ها، لشکر ها و نهضت های اسلامی، حتی احزاب "دموکرات" و سوسیال فاشیست و تعبیه شبکه مخفی استخباراتی در

موازات سازمان پیمان مرکزی (سنتو) و سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) بود که ایجاد مکمل‌های اجرای پروژه‌های مبتنی بر همین رقابت استعماری را مشخص می‌کند.

همچنان با تثبیت اثرگذاری اسلام سیاسی در ایجاد مهار ارتجاعی بر مقاومت‌های ضد انگلیسی مردم هند که از سال ۱۸۵۷ شدت گرفته بود؛ پس از یک قرن یعنی در سال ۱۹۶۷ یک مدرسه دیوبند به سلسله‌ای از ۹۰۰ مدرسه دیوبندی در سراسر آسیای جنوبی تبدیل گردید. این سلسله در پاکستان گشایش بیشتر یافت چنانچه تعداد تنها ۹ مدرسه که به سال ۱۹۷۱ در این کشور وجود داشت؛ در سال ۱۹۸۸ به ۸۰۰ مدرسه رسمی و ۲۵ هزار مدرسه ثبت نشده رسید.

"جماعت تبلیغی" زیر اداره شیخ محمد بشیر، "جماعت اسلامی" زیر امر قاضی حسین احمد، "دارالعلوم حقانیه" زیر فرمان مولانا سمع الحق و "جمعیت العلماء" زیر رهبری فضل الرحمن فرزند "مفتی محمود" رهبر قبلی آن از جمله نهاد‌های معروف اسلامی اوپراتیفی پاکستانی اند.

در حدود هزار مدرسه پاکستانی بین سال‌های (۱۹۷۹-۲۰۰۱) کار برد چاقو، کار، تفنگچه، ساطور و مواد کیمیاوی را آموزش میدادند که آموزگاران آنها از اعضای حرفه‌ئی: الجهاد، القیاده، جماعت اسلامی، جمعیت العلماء، جیش محمد، حرکت المجاهدین، حزب برلیک، حزب تحریر، سپاه سحابه، گروه ابو سیاف، نفاذ شریعت محمدی، جنبش اسلامی آسیای میانه و تنظیم‌های مجاهدین افغان بودند. همزمان با تجاوز نظامی امریکا در سال ۲۰۰۱ بر افغانستان، ۱۵۰۰۰ مدرسه دینی در تمام پاکستان وجود داشت که یک و نیم ملیون شاگرد در آنها درس میخواندند ولی اکنون پس از ده سال، تعداد مدارس دینی این کشور به حدود ۲۰۰۰۰ باب می رسد که این مدارس در نزد پنج اداره مربوط ثبت هستند. جالب تر این که نطفه درندگان مسلمان در کشوری گذاشته می شود که سومین کشور دریافت کننده کمک‌های امپراتوری امریکا می باشد.

"انقلاب اسلامی" یا اوج توطئه‌های "سیا"

البته در ایران نیز بعد از غیبت امام دوازدهم شیعیان؛ قدرت مذهبی توسط مجتهدین نماینده‌وی اعمال می شود و روحانیون منحیث قشری قدرتمند در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی، تحقق حکومت ولایت فقیه را تدارک می دیدند. هم چنان در عمل از صدرها و شیخ الاسلام‌های زمان صفویه، قاضیان و امامان جمعه در زمان قاجاریه و روحانیون درباری در زمان پهلوی همه در خدمت سلاطین ایران بوده اند. آنان حتی جنبش مشروطه را حمله بر اسلام پنداشته و برای سرکوب آن در کنار دربار قرار داشتند. این روحانیون نه تنها در کنار رضاخان برای وصول و بقای وی به قدرت نقش داشتند؛ بلکه تابوت سلطنت را به سوی قهقراء نیز مشایعت می کردند. چنانچه مخالفت آنان با تغییرات دوره ریفورم مانند حق زنان در انتخابات از همین گونه تلاش‌ها بود و حتی بر عملکردهای "اتاترک" نیز از همین سنگر حمله می نمودند.

دوره دوازده ساله پس از رضاخان دوران اوج شگوفائی و رشد اقتصادی ایران بود. ولی محمد رضا شاه که سلطنتش را (در سال ۱۳۲۰) با ژست‌های دموکراتیک آغاز کرده بود؛ در ماه جوزا (خرداد) ۱۳۲۴ تعرض وحشیانه‌ای را به ضد نیروهای مترقی آغاز کرد. حزب دموکرات آذربایجان، حزب دموکرات کردستان و حزب توده به مقاومت برخاستند که در نتیجه آذربایجان و بعد هم کردستان آزاد شدند، اما یک سال بعد به شدت سرکوب گردیدند.

در کودتای ۲۸ اسد (مرداد) سال ۱۳۳۲ که توسط سازمان "سیا"، به مشارکت جنرال های ارتش، طبقه بورژوا ملاک و اوباشان اجیر علیه دوکتور مصدق و حزب "جبهه ملی" به راه افتاد، ننگین ترین نقش سیاه روحانیون شریک دربار مانند: آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی، شیخ بهاء الدین نوری، فلسفی واعظ و آیت الله بروجردی برملا شد. رضا شاه از ایتالیا به ایران بر گشت و جنرال متقاعد فضل الله زاهدی را به حیث صدراعظم تعیین کرد. بعد از آن ورود سیل سلاح، مهمات، مستشاران، تعلیمات نظامی و سازماندهی ارتش سرکوبگر شاه شدت گرفت.

روحانیون تا سال ۱۳۴۱ در قدرت دولت شریک بودند، بعد از "انقلاب سفید" شاه در سال ۱۳۴۱ به خاطر موضعگیری فوق ارتجاعی شان؛ قدرت آنان تضعیف گردید. در سال ۱۳۴۲ که رضا شاه اصلاحات ارضی را آغاز نمود، در افغانستان روس ها در صدد سازمان دادن عمال خود و تشکیل باند دموکراتیک خلق بودند و در عراق کودتا های پی در پی، پایه های نفوذ و تسلط استعمار غرب به ویژه انگلیس را در منطقه می لرزاند. بنابر این دلایل از آغاز نیمه دوم قرن بیستم سرمایه های کمپرادوری جهت استواری پایه های لرزان رژیم شاه سیل آسا به ایران سرازیر شد. ریفورم های اقتصادی و اجتماعی سوار بر دوش سرمایه هائی طی طریق میکرد که به ویژه عرصه های عمرانی، تجاری و صنایع مونتاژ را احتواء می نمود. این ریفورم ها غرض ایجاد یک ژاندارم منطقه ئی استعمار غرب در هم آهنگی با شلاق سیستم حاکمیت پولیسی، حیات اجتماعی و سیاسی مردم ایران را به زیر حاکمیت نیرومند و متمرکز سیاسی کشید. پروژه ریفورم و رشد بی سابقه سرمایه داری وابسته اعم از خصوصی، مختلط و دولتی آن به مثابه پایه های ضروری آماده سازی سخاوت مندان رژیم، با مشوق های نیروی کارارزان، بازار فروش مرغوب و ذخایر هنگفت ثروت های زیرزمینی به ویژه نفتی ایران سرعت بیشتری می یافت. همچنان تشکیل "ساواک" دومیون نفری و ارتش تا دندان مسلح چهار صد هزار نفری به خاطر تأمین منافع اقتصادی غرب در منطقه ره آورد این پروسه بود.

خمینی که نارضایتی فیودالیزم، خرده بورژوازی و بورژوازی سنتی بازار را تحمل نمیتوانست پس از قیام پانزدهم جوزا (خرداد) سال ۱۳۴۲، در سال ۱۳۴۳ ابتداء به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد و در نجف ساکن گردید. او در جای خالی آیت الله بروجردی که در سال ۱۳۴۰ وفات نموده بود، مرجع تقلید شیعه ها شد. با گسترش مداخله روس در افغانستان ناقوس مرگ رژیم شاه این پاسبان امنیت یکی از مهمترین حوزه های منافع حیاتی غرب یعنی خلیج فارس به صدا درآمد که در غرب کشورش نیز با دولت عراق درگیری های مداوم و تاریخی داشت. دولت مزدور رضا شاه به مثابه خادم منافع امریکا در منطقه، در واقع بین دو هجوم موازی روس ها به سمت جنوب قرار گرفت.

یکی از عواملی که در دهه ۵۰ باز زمینه مطرح شدن و حتی به قدرت رسیدن روحانیت را در سال ۱۳۵۷ توسط "سیا" مساعد ساخت نیازهای منطقه ئی پنتاگون - ناتو بود. اما اگر رسالت منطقه ئی خمینی را در زیرعباء وی نبینیم؛ ایران مقارن "انقلاب شکوهمند اسلامی" از نظر شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب وضعیت مساعدی نداشت. چه از یک طرف دوران اوج ریفورم ها و ارتقای بی مانند سطح زندگی اجتماعی، حداقل درمقایسه با گذشته و کشور های دیگر منطقه از جانب دیگر کمبود عنصر آگاهی، به ویژه عدم موجودیت نهادها و جنبش های پیشآهنگ و مترقی که باوجود یک قرن پیشینه های پر تلاطم آن مورد سرکوب شدید و بیرحمانه ای قرار گرفته و متلاشی یا متواری شده بودند.

یعنی این واقعیت ها اصولاً حاکی از عدم مساعدت قطعی شرایط و عدم توازن قوای "انقلاب" و ضد انقلاب در آوان انقلاب اسلامی ایران بود. البته اینها برای کسی که رسول و فرمانده تطبیق پیام "فرستاده امام زمان!" می باشد، اهمیتی ندارد. چه ایشان می تواند قوانین تکامل اجتماعی یک قاره را از قاره دیگر معجزه آسا به عکس بگرداند. لذا کافی بود که او به جای پرداختن به "حرف های کتابی" امت مسلمه را با وعده نعمات رایگان بهشتی، برای انقلاب نایب مهدی موعود بسیج کند.

هکذا خمینی که برای صدور نهادهای اجبر از خارج و تشکیل ستون پنجم تنها همان یک منبع را می شناخت! نیروهای انقلابی و کمونیست ها را نیز به امریکا و انگلیس نسبت می داد. در عین حال وی با وجود شعار "نه شرقی و نه غربی"، در برابر خطر کمونیسم در کنار رضا شاه قرار داشته و در حالی که جواسیس فرقه نقشبندیه را که از قرن ۱۹ خدام و عامل انگلیس بودند، می پذیرفت و تأیید می کرد ولی خصومت خود را در برابر کمونیست ها بی پرده ابراز کرده و حتی برای سرنگونی شاه نیز با این گروه ها متحد نشد. شاید هم مطمئن بود که ارتش چهارصد هزار نفری شاه با ادعیه و اوراد وی کرخت شده و لومپن های حواشی شهر با چماق های مذهبی قادر اند دو میلیون ساواکی را به بی طرفی وادار ساخته و حتی آنان را معجزه آسا به دو میلیون "پاسدار انقلاب" تبدیل کنند.

اگرچه خمینی از شعار نه غربی؛ نه زیربنای تولیدی غرب، بلکه روبنا و آنهم اخلاق و لباس آن را در نظر داشت، اما تا اینجا از همه چیز حتی از دست به دست کردن خلعت متبرک سلطنت به وسیله (شاهپوربختیار- مهدی بازرگان - بنی صدر) نیز فقط بوی سیاست "نه شرقی" می آید. چه اداره چیان "سی.ای.ای." و پنتاگون خود عمامه حیلہ گر ترین قشر جامعه را به تاج آخوند شاهی تبدیل کردند. آنان را در کشوری حاکم ساختند که ۲۵ درصد کل ثروت جهان و یک در صد جمعیت آن را داراست، اما ۵۰٪ روستائیان و ۲۰٪ اهالی شهر های آن جمعاً ۱۲ میلیون نفر در زیر خط فقر زندگی می کنند. از اینرو ایران در ردیف کشورهای فقیر جهان به حساب می آید. درحالی که مثلاً دولت آخوندی در شش ماه اول سال ۱۳۸۵ مبلغ ۲۴ میلیارد و ۷۸۰ میلیون دالر عاید نفت را که حاوی قیمت اوسط ۵۳ دلار فی بشکه می شود، دریافت کردند. این رقم ۴۲ تا ۴۵ میلیارد دالر پول نفت را برای هر سال نشان میدهد که ولایت فقیه به خاطر به جیب زدن آن "همیشه در صحنه حاضر است".

ولی نفت تنها نیست بلکه طبقه روحانی - سرمایه دار جدید که از ادغام سرمایه داری سنتی و سرمایه داری دلال به وجود آمده است، اعم از بازاری و بساز بفروش تا آقا زادگان دریا نوش اولیای فقیه در فروش ثروت ها و پیداوار خام، پخته ونیمه خام به شمول خاک، آب نوشیدنی، نفت حتی صدور دختران و زنان به شیخ نشین های خلیج؛ یکی از دیگر پیشی می گیرند.

در نتیجه ایران همانند هر جامعه دیگر زیر حاکمیت سرمایه داری؛ حامل بهشت و جهنم در کنار هم است که تفاوت اوسط ثروت و رفاه بهشتی های آن ۲۰ مرتبه بیشتر از پرولتاریا و توده های کارگر ساکن در جهنم ساخت آخوندها می باشد و این نمونه ای از عدالت اجتماعی اسلام ناب آنان است.

هکذا نرخ بیکاری جوانان بین (۱۵-۲۹) ساله در حالی ۳۰ در صد است که ۷۰ درصد اکثریت ۷۰ میلیون جمعیت ایران از برکت گردش ماشین های کشتار رنگارنگ آخوندی کمتر از ۳۵ سال عمر دارند و زنان که شرعاً برده مردان پنداشته می شوند؛ از هیچ حق انسانی برخوردار نیستند. نا برابری حقوق شهادت، قضاوت، امارت، سهم میراث و دیه مشیت شرعاً مقدر برای آنان بوده، مجاز بودن لت و کوب آنان همانند حق ازدواج با کودکان دختر

برای مردان ثابت مانده ولی فقط چیزی که تغییر یافته است، اوسط سن فحشا می باشد که به زیر هژده سال رسیده است.

به علاوه در حکومت ولایت فقیه ۱۴ در صد کودکان که کار شان مشروعیت قانونی دارد، با انجام کار های شاق نیاز های خانواده های خود را تأمین می نمایند. کودکان ۳۷ درصد نیازمندی های ۳۴٪ از خانواده های فقیر ایرانی را اكمال می کنند. همچنان سالانه ۲۰ تا ۳۰ هزار از کودکان خیابانی که والدین خود را به اثر سرکوب وحشیانه رژیم یا به وسیله سنگسار و اعدام و یا در اثر "برکات جنگ" از دست داده اند، از شهر های بزرگ جمع آوری شده و به سازمان بهزیستی تحویل داده می شوند.

طرف دیگر بار "خر دجال"

منطقه بین النهرین از ۱۵۰۰ تا ۱۶۸۳ بین دولت های ایران و ترکیه دست به دست میشد. در آخرین باری که تسلط ترک های عثمانی بر آنجا تأمین گردید، قلمرو این امپراتوری در غرب تا دروازه های شهر وین میرسید که از همان سمت هم به فروپاشی آغاز کرد. پس از آن برای اولین بار در سال ۱۹۰۳ آلمان ها با آغاز ساختمان راه آهن بغداد در رقابت با استعمارگران انگلیس به بین النهرین توجه کردند. به ویژه از شروع جنگ جهانی اول بنابر اهمیت سلاح نفت، مناطق موصل و بصره با منابع عظیم نفتی خود اهمیت جدی پیدا کردند.

در سپتمبر سال ۱۹۱۴ انگلیس ها با اعزام سپاه بصره را اشغال کرده و حوزه نفتی شط العرب را تصاحب کردند. اما این سپاه حین حمله به سمت بغداد در سال ۱۹۱۶ از قوای مشترک آلمان و ترک شکست خورد. انگلیس مقاومت های مردمی به ضد ترک های عثمانی و آلمانی ها را مورد پشتیبانی قرار دادند. بالاخره در ماه مارچ سال ۱۹۱۷ ارتش مشترک ملی گرایان عرب و انگلیس ها بغداد را تصرف کردند و این سی امین باری بود که این شهر تصرف میشد. عرب ها چنان قربانی فریب کاری انگلیس ها شده بودند که همراه با ارتش عراق و به مدد آلمانی ها نیز نتوانستند انگلیس ها را از کشور خود بیرون کنند.

انگلیس ها بعد از فتح بغداد در سال ۱۹۱۷ همراه با شورشیان ملی گرای عرب در سال ۱۹۱۸ دمشق را تسخیر کردند و در سال ۱۹۲۰ شاهزاده هاشمی "شریف فیصل" را که از اهالی مکه و از نوادگان محمد بود در دمشق تاجگذاری کرده و کشور پادشاهی عربی سوریه را به وجود آوردند. به این ترتیب امپراتوری عثمانی فرو ریخت. در نتیجه کنفرانس "سان رمو" در ۲۵ اپریل ۱۹۲۰ مناطقی از امپراتوری عثمانی که قبلاً آن را در توافق محرمانه ای انگلیس ها و فرانسویان بین خود تقسیم کرده بودند طوری تقسیم شد که سوریه و لبنان به فرانسه و اردن، عراق، کویت و فلسطین به انگلیس ها تعلق گرفت.

در ۲۷ اکتوبر ۱۹۲۰ دولت موقت عراق به ریاست سید عبدالرحمن افندی گیلانی از سادات بغداد تشکیل شد. در همین سال سپاه اعزامی فرانسوی سوریه را تسخیر نمود و فیصل شاه سوریه فرار کرد. شاه فیصل فراری در ۲۳ اوت سال ۱۹۲۱ از طرف چرچیل، ظاهراً به اساس فیصله کنفرانس قاهره، به صفت پادشاه عراق مقرر گردید. در دهم اکتوبر سال ۱۹۲۲ نخستین پیمان تحت حمایتی عراق برای بیست سال به امضا رسید. عراق مستعمره انگلیس متشکل از عرب های شیعه جنوب، کرد های سامی در شمال و عرب های سنی مذهب در غرب بودند. دولت ایران دولت عراق را به رسمیت شناخته و در جولای ۱۹۲۹ سفارت خانه خود را در عراق گشود. در سال ۱۹۲۷ اولین حوزه نفتی کرکوک کشف شد و در سال ۱۹۳۴ خط لوله آن تا حیف و تریپولی به اتمام رسید.

شاه فیصل در سال ۱۹۳۳ در بیمارستانی در سویس مرد و پسر ۲۱ ساله اش به نام غازی جانشین وی شد که روحیه ملی گرایانه ضد انگلیسی و ضد اسرائیلی داشت. بنابر همین دلیل غازی حتی در مقابل کودتای جنرالان نظامی

سال ۱۹۳۶ نیز عکس العملی نشان نداد. غازی در سال ۱۹۳۹ به اثر تصادم موثرش مرد و عبدالله پسر عمویش به نیابت سلطنت رسید. در سال ۱۹۴۱ چهار جنرال نظامی کودتا نمودند. عبدالله فرار کرد و کودتاچیان به انگلیس ها اخطار دادند که فوراً خاک عراق را ترک کنند. این کودتا در ماه مه همان سال سرکوب گردید، کودتاچیان به اعدام محکوم شدند و آخرین آنان را در ماه اکتوبر سال ۱۹۴۵ در دروازه وزارت دفاع به دار آویختند. در سال ۱۹۴۶ فرانسویان از سوریه برآمدند. در همین فرصت حزب "بعث" که در سال ۱۹۴۳ به وجود آمده بود، به صورت علنی اعلام موجودیت کرده "البعث" ارگان نشراتی اش را بیرون کرد. هیأت اجرایی آن میشل عفلق، صلاح الدین بيطار، جلال السید و واهل الغنیم در اولین کنگره آن انتخاب شدند.

در سال ۱۹۴۹ احسنی الزعیم به مشوره و همسویی امریکا با کودتای نظامی قدرت را به دست گرفت و قرارداد انتقال نفت را طی حکومت سه ماهه خویش با ولینعمتش امضاء کرد. اما وارثین جنرال های انقلابی مربوط شاخه عراقی حزب بعث، در ۱۴ جولای سال ۱۹۵۸ عبدالله را به دار زده و با قتل شاه فیصل دوم پسر ۲۳ ساله غازی، پادشاهی را در عراق منقرض ساختند. رهبران کودتا عبدالکریم "قاسم" و عبدالسلام "عارف" جنرال های نظامی به حضور انگلیس ها در عراق پایان دادند.

از همین زمان است که دولت ایران و سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) که در سال ۱۹۵۷ تأسیس شده بود به مرکز توطئه و تخریب مستمر به ضد دولت عراق تبدیل گردید. البته شاخه چپ گرایان حزب "بعث" نیز تهدید بزرگی را به ضد منافع ایران و استعمار غرب در منطقه به وجود آورده بود که مواردی از آن قرار زیر است: برقرارکردن روابط دیپلماتیک با اتحاد شوروی، چین، دولت یمن جنوبی و انقلابیون عمان، به رسمیت شناختن المان شرقی، روابط نزدیک و همکاری های وسیع با حزب کمونیست عراق، اخراج انگلیس ها با ملی کردن صنایع نفتی و دادن امتیازات آن به دولت روس، ورود سرمایه های روسی در همه عرصه های عمرانی و نظامی عراق، اعدام جواسیس اسرائیلی، ساواکی و "سیا" با دستگیری شان حین سازماندهی توطئه به ضد دولت عراق. در سال ۱۹۵۹ تعدادی از فعالان حزب بعث که طرفدار پیوستن عراق به جمهوری متحده عربی (اتحاد مصر و سوریه تحت رهبری جمال عبدالناصر) بودند به عزم قتل قاسم بر وی تیر اندازی کردند ولی قاسم از این حمله جان به سلامت برد.

انگلیس ها در سال ۱۹۶۱ شیخ نشین کویت را که تا سال ۱۹۱۸ منطقه ای از شهرت تحت سلطه امپراتوری عثمانی بصره حساب میشد، از تحت حمایتی خود خلاص کردند. در فیبروری ۱۹۶۳ ازمانیکه قاسم نیروی خود را مصروف سرکوب کرد ها ساخته بود، کودتای دیگری به ضد وی موفقانه انجام یافت. کودتاچیان که زیر رهبری عبدالسلام عارف قرار داشتند حکم اعدام قاسم را صادر و اجراء کردند. به علاوه عارف در روزهای اول کودتا ۷۰۰۰ نفر از اعضای حزب کمونیست عراق را کشت. یکی از جنرالان کودتاچی محمد حسن البکرتکریتی است که صدام حسین به وی بسیار نزدیک بود. به دنبال مرگ عارف در یک سانحه هوایی در ۱۳ اپریل سال ۱۹۶۶ دو روز بعد از آن با آمدن رحمان عارف برادر وی و اوجگیری اختلاف بین ناسیونالیست های طرفدار ناصر و سوسیالیست های بعثی، در ۱۷ جولای ۱۹۶۸ شاخه ای از حزب بعث به ضد بخش دیگر آن کودتا کرد. سوسیالیسم عربی بعثی یکبار تاز شد و "جمهوری خلق عراق" تشکیل گردید. در نتیجه گروه تکریتی های "حزب بعث" یعنی جنرال حسن البکر، صدام حسین و حردان عبدالغفار تکریتی حاکم شدند.

دولت ایران به سلسله تحریکات گسترده به ضد عراق از وضع بی ثبات این کشور استفاده کرده در سال ۱۹۷۱ به اشغال نظامی جزایر سه گانه "تنب صغیر"، "تنب کبیر" و ابوموسی دست زد که مانند شط العرب حق مالکیت بر آن از موارد اختلاف و منازعه بین دو کشور بود.

دولت عراق را اوضاع جدید بیشتر به روس ها نزدیک ساخت. در جریان قرارداد های مؤدت ده ساله و معاملات دیگر با روس ها؛ صدام حسین نماینده "بکر" بود. دست آورد این نزدیکی جلب روس ها در عرصه های نظامی و نفتی بوده و بر ملی ساختن نفت عراق در سال ۱۹۷۲ نیز اثر داشت. فرانسوی ها هم بعداً به این پروسه پیوستند. از جانی هم بحران نفتی ۱۹۷۳ قیمت نفت را چهار برابر کرد و از برکت آن دولت صدام محوری حسن البکر بین سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ برنامه های وسیع و عظیم توسعه را برای عراق اجراء کرد که تاریخ این کشور نظیر آن را ندیده بود. در جولای ۱۹۷۹ بکر ۶۴ ساله نیز از قدرت کناره گیری کرد و صدام حسین رئیس جمهور شد؛ که یک ریشه رسالت خمینی در همین جایگاهی از تاریخ منطقه قرار داشت.

امام "جماران" که پس از جلوس نحوستبار خود بر سریر سلطنت بلا فاصله ذوالفقار از نیام بر آورد و در حالی که پا بر گلی مردمان ستم آشنای ایران داشت، سوقیات شیدانه را به هر دو سمت؛ شرق و غرب کشور آغاز کرد. رژیم که دستگاه ارتش را نه تنها به اساس موافقت "بهشتی" و جنرال "هایزر"، بلکه بنابر نیازمندی به ساز و برگ لازمه کشور گشائی، دست نخورده در اختیار داشت سوار بر خر مراد به هر سو می تاخت.

در افغانستان بدون فوت وقت از تنظیم باندهای اوپراتیفی - مذهبی آغاز کرده با اهدای بیدریغانه سلاح و مهمات، تعلیمات جنگی به تروریست های اسلامی در مراکز سپاه پاسداران خراسان و تهران تا اعزام دوره ئی تفنگداران "ساواکی - سپاهی" استان خراسان، به مناطق مختلف ولایت هرات برای جنگاندن آنان به ضد جنگ جویان دولت وابسته به روس نقش خود را در تحقق شعار نه شرقی ایفا کرد.

این که حاکمیت افسار گسیخته ولایت فقیه وارث تنش های مرزی غرب کشورش بوده و تهدید بزرگی را متوجه کشورهای منطقه ساخته بود؛ روشن بود. ولی این که در غرب کشور نیز سیاست "نه شرقی" را دنبال می کرد، با ژست های مضحک "ضد امریکائی" آنان هم خوانی نداشت. نفیر "صدور انقلاب اسلامی" و حکومت ولایت فقیه خمینی همانند روح شیطنانی این جلاد مکار بر فراز خلیج می پیچید و همه جا به نظرش گورستان می آمد. وی سم ایدئولوژیک شهادت را که از تفسیر ضد بشری در قبال جنگ به عنوان منبع خیر و برکت مایه می گرفت؛ منحیت وسیله "رفع کسالت" و "مظهر جوهر انسانی" برای جوانان خواهان بهشت نسخه میداد.

دولت اسلامی به اساس محاسبات نادرستی پس از انقلاب با رد وعده همکاری دولت عراق در قبال انقلاب اسلامی آنان، به شورانیدن شیعیان و پناه دادن به مخالفان دولت عراق پرداخت. روابط دولتی که با وجود تداوم دیپلوماسی صلح، پیمان چهار جانبه سعد آباد در ۸ جولای سال ۱۹۷۳، اعلامیه مشترک ۱۳ مارچ ۱۹۶۷ پس از سفر "عبدالرحمن عارف" به تهران، عهد نامه مرزی ۱۹۷۳ و موافقتنامه ۶ مارچ ۱۹۷۵ الجزایر کماکان خصومت بار باقیمانده بود، تیره تر شد.

به تاریخ اول اپریل ۱۹۸۰ حزب الدعوه سوء قصد ناموفقانه ای را به جان طارق عزیز راه انداخت. دولت عراق در واکنش به آن یک هفته بعد، به تاریخ ۸ اپریل "سید محمد باقر صدر" را به چوبه دار آویخت و هم چنان به تاریخ ۱۷ سپتمبر ۱۹۸۰ موافقت نامه ۶ مارچ ۱۹۷۵ الجزایر را با ضمائم و موافقتنامه های متمم آن لغو کرد.

آتش خشم خمینی بیشتر شعله ور گردید. امام خمینی که ریشه شجره نسبش در بین نهرین "گنگا و جمنا" قرار دارد، صدام حسین را که نسبش به علی بن ابی طالب می رسد؛ "یزید کافر" خواند و گفت: "صدام باید برود".

چون صدام به سادگی نمی رفت، لذا به روز ۳۱ سنبله ۱۳۵۹ برابر با (۲۲ سپتمبر ۱۹۸۰) جنگ هشت ساله ایران و عراق آغاز شد.

با آنکه اسلام امام، مرز های کشور های دیگر را به رسمیت نمی شناسد ولی خود مرز های کشورش را خوب می شناخت و برای گسترش آن علاوه بر سم پاشی ایدئولوژیک و توطئه های سیاسی، با به رگبار بستن موسیقی، هنر و حتی تبسم و شادی در سیمای توده های مردم ایران، تطمیع با وعده های دنیوی و اخروی مانند: تراکتور و بذر، شمولیت در دانشگاه بدون سواد کافی، بیوه های شهداء، نشان دادن راه بهشت از اتوبان کربلا و غیره به تدارکات می پرداخت. وی هر شگرد ماکیاولیستی را به مدد شاخک های جدید ساواک مانند: چماقداران باند حزب الله، گشتی های جندالله و ثار الله، سپاه پاسداران و بسیج سپاه اعمال می کرد. ضمناً یورش وحشیانه سال ۱۳۶۰ بر احزاب و نهاد های سیاسی مخالف نیز تنها تعبیر آزادی از نظر اسلام نه بلکه از نیازمندی های خاموش کردن هرصدای اعتراض و سرپوش گذاشتن بر همه جنایات جنگی رژیم بود. بر آتش این جنگ دولت های زیادی از بیرون هیزم می ریختند که در روشنی آن نه تنها نیت طرف های درگیر برملا میشد بلکه سرنوشت جنگ را نیز قابل پیش بینی می ساخت. خریداری سلاح ها و اکمالات قطعات یدکی آنها از آلمان غرب، ارژانتین، اسپانیا، اسرائیل، افریقای جنوبی، ایتالیا، برازیل، بریتانیا، چین، شیلی و فرانسه انجام میشد، به ویژه سلاح های کیمیای که در سال ۱۹۸۰ از طرف اسرائیل به رژیم آخوندی ارسال گردید.

همچنان جنگنده های اسرائیلی در سال ۱۹۸۱ همآهنگ با جندالله خمینی مراکز تصفیه نفت بصره و راکتور اتمی قریب به اكمال عراق را با بمباردمان منهدم کرد. کنگره امریکا به تاریخ ۱۳ نومبر ۱۹۸۶ دولت "رونالد ریگان" را نیز متهم به نقض تحریم تسلیحاتی ایران کرده و دستور رسیدگی قضائی داد. اما در انگلستان "آلن کلارک" در دادگاه دفع اتهام نقض تحریم فروش سلاح به ایران گفت: این جنگ به نفع انگلستان و غرب بود.

بالاخره در دوتل سه جانبه ای که هاشمی رفسنجانی به خاطر سستی اداره خود مورد ملامتی قرار گرفت و محسن رضائی برای ادامه جنگ تا پیروزی تا حداقل سه سال دیگر لست مافیائی؛ ۳۵۰ تیپ پیاده، ۲۵۰۰ عراده تانک، ۳۰۰۰ ضرب توپ، ۳۰۰ بال هواپیمای جنگی، ۳۰۰ هلیکوپتر، تجهیزات لایزری و اتمی را ارائه کرد، امام که با مشکلات لا ینحل نظامی و مالی زهر شکست را از شربت پیروزی نزدیکتر می دید، با قبول فیصله نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، در سال ۱۳۶۷ خون هزارها زندانی آماج یک قتل عام را با جام زهر صلح سر کشید. در پایان این جنگ هشت ساله از ۱۹۸۰-۱۹۸۸ جانب عراق متحمل تعداد ۱۲۰ هزار کشته و ۳۰۰ هزار مجروح شده و یک میلیون شهید، ۷۰۰ هزار معلول، هشت میلیون آواره و ۴۰۰ میلیارد دلار خساره مالی برای ایران بارآمد.

ولی همان اسلامی که مرز نمی شناسد، نه تنها برای شهروندان اقلیت غیر مسلمان بلکه حتی برای فرقه هائی از خود مسلمانان که اغلباً به اقلیت های ملی نیز تعلق دارند؛ تسلیمی و اطاعت بی چون و چرا را نسخه می دهد.

یکی از این اقلیت های ملی در ایران کرد ها هستند. با پایان جنگ اول جهانی؛ تقسیم حد اقل کرد های امپراتوری عثمانی در سه کشور ایران، ترکیه و عراق، محصول کارگزاری "سر وینستون چرچیل" بود که از طریق کنفرانس های قاهره، سان رمو و سیور؛ این ملت واحد را با ساطور استعماری اش تجزیه کرد. البته بین سال های ۱۰۳۰ تا ۱۹۴۰ قبیله بارزانی که از قبایل کردهای عراق است به ضد دولت عراق شوریدند. ملا مصطفی و یارانش پس از مهاجرت؛ در سال های ۱۹۴۶-۱۹۵۸ در شوروی ماندند و با کودتای عبدالکریم "قاسم" به عراق باز گشتند. رژیم شاه از کردهای عراق و به ویژه مصطفی بارزانی حمایت می کرد؛ رژیم خمینی نیز درکنار قساوت و سرکوب کرد های ایران به حمایه خود از کردهای عراق ادامه میداد.

هكذا درخواست دولت آخوندی ایران برای اطاعت سنی مذهبیان کرد بر مبنای حکم اطاعت از اولی الامر؛ باچاشنی سر بریدن ها، گروگان گرفتن زنان و سرکوب های وحشیانه ای همراه بوده است. مسلماً این یکی از نمونه ها است که شهروندان سیستان و بلوچستان و اقلیت های ملی دیگر نیز شرایط بهتر از آنان نداشته اند. برخورد رژیم ولایت فقیه نسبت به اقلیت ملی عرب زبان به ویژه درخوزستان نیز همانند کارنامه اش در برابر بلوچ ها و کردها می باشد. رژیم که داعیه اعراب فلسطین و لبنان را به خویش مربوط می داند، مناطق سکونت اقلیت عرب زبان خود را در عقب مانده ترین سطح اقتصادی و فرهنگی نگاه داشته و به جز فقر، مصایب و قربانی های جنگ و صنایع ویرانگر، ارمغان دیگری برای آنان نداشته است. مسلماً نقش رژیم در خارج از کشور نیز ریشه در ماهیت آن دارد. مثلاً:

در حالیکه با شکل گیری جنبش های آزادیخواهانه در فلسطین به ویژه در سال ۱۹۶۰ اخوان المسلمین رو در روی جنبش های آزادیبخش فلسطینی قرارگرفت تا آن ها را سمت و سوی اسلامی بدهد. نزدیک ترین آماج دیگر یورش این جنبش سیاه ارتجاعی؛ عراق، سوریه، لیبیا و مصر "جمال ناصر" بود که به خاطر رضایت امریکا و هم آهنگی با برنامه ها و شرکای بنیاد گرای عرب و عجم آن نشانه گیری شده بود. اسرائیل در سال های ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۰ از بخشی از اخوان المسلمین؛ سازمان های افراطی دیگری را ایجاد کرد. یکی از این اخوانی ها شیخ "احمد یاسین" بود که در سال ۱۹۸۷ سازمان حماس را تأسیس کرد.

شیخ "یاسین" را دولت جمال ناصر در سال ۱۹۶۵ دستگیر و زندانی کرده بود. او با اشغال مناطق غزه و کرانه باختری در سال ۱۹۶۷ توسط حمله نظامی اسرائیل آزاد شد. سازمان وی همانند باند تروریستی "حزب الله" لبنان که تحت رهبری حسن نصرالله قرار دارد؛ از شرکای اساسی در معاملات منطقه ئی حاکمیت آخوندی ایران است که به مثابه ابزار جنایات دولت اسرائیل سیاه ترین حلقات اتصال اسلام ایرانی و صهیونیسم جهانی را تشکیل میدهد.

طفیلی های شدیداً ارتجاعی روحانی - سرمایه دار ولایت فقیه که با کار گیری از مذهب و سنت های قرون وسطائی به صیقل دادن استبداد فرتوت سلطنتی اشتغال داشتند، نه به اساس کدام ویژگی و نقش مترقی و یا قیام مردمی بلکه بنابر انگیزه ها و اهداف استعماری و از لجنزار رقابت های جهانی آنان سر برآورده، مطرح و حاکم شدند. این ها که با بنجل مذهب به مصاف بشریت می روند، با وعده بهشت عالمی را درجهنم جنگ، جنایت، بیکاری، بیماری، فقر، تبعیض و استبداد شکنجه می کنند. آنان که خود گاهی از توبره می خورند، گاهی از آخور و از هیچ دستبردی هم روگردان نیستند، ولی اگر گرسنه ای نان بخواد وی را مفسد فی الارض، محارب با خدا و ضد انقلاب خوانده و کشتن وی را رسالت خود می دانند. چه به قول امام؛ "این ملت برای شکم انقلاب نکرده است".

بناءً باز پس گیری علی الاصول ریفورم های اجتماعی و اقتصادی اعطائی سلف تاجدار شان با مشروعیت قانونی تبعیضات جنسی، دینی و قومی در کنار تشدید ستم اجتماعی تحقق یافته و با مسموم کردن ذهن و ضمیر توده های مردم غرض کشاندن دسته های هر چه گسترده تر فرزندان آنان به کشتار گاه های گوناگون آخوندی ادامه می یابد. یکی از اهداف معمم ساختن سلطنت به سطح کشیدن، شناسائی و قلع و قمع وحشیانه ی نیروهای آزادیخواه و مترقی درون جامعه، عمال رقیب روسی غرب و جلوگیری از موجودیت، رشد و اثر گذاری مخاطره آمیز آنان بر پروسه های سیاسی و نظامی منطقه پس از حوادث ۷ ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۵۷ افغانستان بود.

رژیم که نه برای توسعه جوئی اش مرزی می شناخت و نه برای اشاعه سموم ایدئولوژیک و سیاسی اش؛ جنبش آزادیبخش کشور ما را نیز با اراجیف من درآوردیدی مانند: "انقلاب اسلامی"، "جمهوری اسلامی"، "گرایش ملی مذهبی" و اسلامیزه کردن فکری و سیاسی مسموم ساخت. آنان که گاهی با تقدیس عبا انبیاء، گاهی با مشایعت اولیاء و زمانی هم با پوشش لسان؛ وارث نژاد بر تر آریائی می شوند، از سنگر های شرید و طویل پامیر تا بالکان در همه طرف؛ فقط بر روی عمال رقباى ابرقدرت امریکا آتش می گشایند. روحانیون حاکم درایران نه تنها هیچگونه خطری را متوجه منافع امریکا نکرده اند بلکه به عکس هر پروژه استعماری آنان را ازکشمیر، افغانستان، عراق، لبنان، قفقاز و بالکان تا هر جای دیگر جهان، در هاله مقدس آسمانی پیچیده اند.

اما حکومت آخوندی نه در جنگ دست آوردی داشت و نه در صلح امکان بقای خود را می بیند، نه در ایجاد محور قوی برای اتحاد دولت های اسلامی غیرعرب موفق بوده و نه محور قدرتی برای دول هم زبان خود شده است؛ در حالی که عجالتاً روی خیزش های طبقاتی و ملی حساب باز نمی کند و با وجود خلق امید های کاذب برای روس به ویژه پس از تار و مار کردن عمال نظامی و ملکی (ستون پنجم) آن در آغاز دهه ۶۰، دیگر نمذ ریش در برابر شمشیر "ک.گ.ب." نیز موثریت ندارد و با آنکه دولت امریکا به کلیه اهداف نشانی شده این پروژه دست نیافت، اما به پاس ایفای نقش حيله گرانه آن خون مردم افغانستان، عراق و لبنان را نیز به کام امام که از سرکشیدن جام صلح زهر آگین است می ریزد تا روح این شید با امید به ثمر رسیدن بذر های تعبیه شده اش شاد شود. عمال رژیم که دیگر در همه چیز تصویر پایان عمر و مرگ خود را می بینند، از "سبز" شدن نیرنگ های جدید بادر خود؛ با آنکه هیچ خطر جدیی را متوجه آنان نمی سازد، ترسیده و ارواح سرگردان شان بر فراز نقشه خاور میانه جدید گورستان خود را جستجو می کنند. آنان در عین حال که به خاطر کسب آمرزش؛ سید خندان خاتمی را به ملکوت فاشیست های مسیحی کاخ سفید برای شفاعت می فرستند؛ به اذیت، آزار، شکنجه و کشتار هموطنان آواره ما و مردم مظلوم ایران شدت بخشیده و ریکارد توحش تمام تاریخ بشریت را به نام خود ثبت کرده اند.

تعمیم تجربه ایران بدیل پیمان های سنتو- سیتو

به هرصورت تجربه ایران برای سی.آی.ای. یک آغاز مطلوب و قابل تعمیم برنامه جنگ بی سرانجام به ضد بشریت بود که هم اکنون گسترش طراحی شده آن را از شمال افریقا تا خاور میانه، آسیای میانه، جنوب و جنوب شرق آسیا و سین کیانگ به مثابه الترناتیف موثر در عوض پیمان های نا کار آمد سنتو- سیتو عملاً می بینیم. کشور هائی هم که به خاطر تحقق سیاست های تجاوزگرانه ستراتیژیک امریکا، انگلیس و شرکای جهانی شان در متن این توطئه های بزرگ و "بازی های شیطانی" قرار دارند؛ با اهدای رژیم های قرون وسطائی اسلامی آخوندی، طالبی و جهادی مواجه می باشند.

چنانچه کشورهائی مانند: افغانستان، ایران و عراق مصداق عملی این جنایت بزرگ تاریخی هستند و امتداد این قوس خونین نه تنها از سوریه و لیبیا میگذرد بلکه از جنوب شرق آسیا تا بالکان تعمیم خواهد یافت. در نتیجه این مهد تمدن های بزرگ تاریخی با باورهای فاقد ارزش انسانی و توحش قرون وسطائی ملوث گردیده و به بستر یک داد و ستد جدید تبدیل می شود که در آن کماکان تورید کالاهاى سرمایه داری جهانی با چپاول ثروت های زیر زمینی و منابع انرژی معامله شده و عطش مرگبار سود جوئی سرمایه داری به همین طریق فرو نشانده خواهد شد.

حوادث اخیر تونس:

تونس کشوریست که در حاشیه شمالی قاره آفریقا روی سواحل جنوبی بحیره مدیترانه واقع شده؛ از شرق با لیبیا و از غرب با الجزایر مرز مشترک دارد. جمعیت تونس به ۱۰ میلیون و ۳۸۳ هزار نفر می رسد و میانگین سنی آن ۲۹ سال است. اقتصاد این کشور بر کشاورزی، معادن، صنایع و گردشگری متکی است. ولی با آنهم نرخ بیکاری در تونس سال ۲۰۱۰ به ۱۴ درصد رسید. اعتقاد بر این است که تونس برای اولین بار در قرن ۱۲ پیش از میلاد توسط فنیقی ها مسکون گردید. در سال ۱۸۸۱ تونس را فرانسه با تجاوز نظامی "تحت الحمايه" خود ساخت و تا سال ۱۹۵۷ مستقیماً آن را اداره می کرد. با آزاد شدن تونس در سال ۱۹۵۶؛ "حبيب بورقيبة" که از ۲۵ جولای ۱۹۵۷ تا ۷ نومبر سال ۱۹۸۷ به عنوان اولین رئیس جمهور تونس حکم میراند خود دوست نزدیک فرانسه نیز بود.

تا اینکه زین العابدین بن علی افسر عالی رتبه پولیس با کودتای نظامی وی را سقوط داد. بن علی مورد حمایت فرانسه و همچنان امریکا قرارداشت. البته علاوه بر فرانسه ایتالیا نیز از تونس به دستگیری بن علی سودهای هنگفتی می بردند ولی امریکا باوجود آن که از بن علی حمایت می کرد؛ ضمناً در رقابت با فرانسه قرار داشت. اگرچه بن علی برای سرمایه داری غرب هر کاری را انجام می داد ولی این کار ها دیگر بدون موجودیت بنیادگرائی اسلامی برای آنان کافی نیست. لذا بن علی با آن که نیروهای امنیتی اش بیشتر از کشور های اروپائی مانند فرانسه بود که جمعیت آن شش برابر تونس می باشد؛ سرانجام پس از ۲۳ سال حکمرانی در ۱۴ جنوری سال ۲۰۱۱ توسط ارتش خودش برکنار گردید.

چه با آن که اخیراً از حزبی به نام "حزب کمونیست کارگران تونس" نام برده می شود، ولی نیرومند ترین حزب متشکل در این کشور "حزب النهضة" زیر رهبری راشد الغنوشي می باشد که از ریشه اخوان المسلمین است. هکذا با "جنبشی" که بدون نیاز به نقش عنصر آگاهی و برنامه مشخص سیاسی؛ در اثر ریختن سبزیجات و میوه های "محمد ابو عزیز" دست فروش روی بازار شهر سیدی بوزید به تاریخ ۱۷ دسمبر، "انقلاب" بر پا شد، بن علی سرنگون گردید و وی که همیشه مورد حمایت نیکلاس سارکوزی نیز بود؛ در ۱۴ جنوری ۲۰۱۱ فرار کرد. به جای این دولت که گوئی "ماشین سرکوب" نبود! در ۱۷ جنوری ائتلاف "دولت وحدت ملی" به وجود آمد.

حوادث اخیر مصر:

کشور مصر در شمال شرق قاره آفریقا، جنوب دریای مدیترانه و غرب بحیره احمر واقع شده و شبه جزیره سینا که از قلمرو این کشور است در قاره آسیا قرار دارد. مصر که یکی از مهم ترین و پر جمعیت ترین کشور های آفریقا، خاورمیانه و جهان عرب است؛ از غرب با کشور لیبیا و از جنوب با سودان همسایه می باشد، در شبه جزیره سینا با اسرائیل و در نوار غزه با فلسطین مرز زمینی دارد. بیشترین قسمت جمعیت حدود ۷۵ میلیون نفری مصر در کنار رود نیل زندگی می کنند. کرانه های رود نیل منطقه ای است که با ۴۰ هزار کیلو متر مربع مساحت ۴٪ سرزمین عمدتاً بیابانی مصر را تشکیل میدهد. حدود نیمی از جمعیت مصر شهر نشین هستند که بیشتر آنان در دو شهر قاهره و اسکندریه و حومه آنها زندگی می کنند.

در منطقه مصر کنونی در کنار رود نیل تمدنی به وجود آمد که در زمره کهن ترین تمدن ها به شمار می آید و از حدود ۴ هزار سال پیش از میلاد شکل گرفته بود. تمدن مصر باستان نمونه ای از سلطنت های بنا شده بر اصل

آبیاری است. فرمان روایان مصر باستان را فرعون می نامیدند و آثار تاریخی برجسته ای چون "اهرام سه گانه" و "نیایشگاه بزرگ" از همان دوران به یادگار مانده است.

در مصر باستان سنت معمول آن جامعه خانواده تک همسری بود و چند همسری جز نزد شاهان؛ به ندرت دیده می شد. ازدواج میان خواهر و برادر غیرمعمول بود ولی غیرمجاز محسوب نمی شد. برای مراسم عروسی، عروس و داماد همراه با خانواده های خود نزد مسؤول حکومتی می رفتند که نام و دارائی دو طرف را ثبت نماید. پس از آن در سرای ویژه قربانی های معبد جشن بزرگی بر پا می کردند. زن مصری خلاف دیگر سرزمین های دوران باستان، حقوق برابر با همسرش داشت. او که نقش آشکاری در زندگی داشت می توانست در دارائی های مشترک شان دخل و تصرف کند و دیگران نسبت به وی با احترام رفتار می کردند.

روند عربی شدن زبان مصریان چندی به طول انجامید و کار برد زبان عربی در این منطقه از سده نهم میلادی به این سو شدت گرفت. با این حال مسلمان شدن مردم مصر با عرب زبان شدن آنها همزمان نبود و اسلامی سازی مصر سده ها پس از عرب زبان شدن شان به انجام رسید. چنانچه دین اسلام تنها در سده چهاردهم بود که به دین اکثریت مصریان تبدیل گردید. با آنهم دانشگاه الازهر که مهمترین مرکز مذهبی جهان اسلام است در کشور مصر قرار دارد. در سال ۱۷۹۸ ناپلئون به مصر لشکر کشید و در سال ۱۸۰۵ میلادی محمد علی پاشا از طرف دولت عثمانی حاکم آنجا گردید.

مصر در سال ۱۹۴۵ به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. اما به سال ۱۹۵۶ زمانی که جمال عبدالناصر (۱۵ جنوری ۱۹۱۸ تا ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰) رئیس جمهور این کشور بود؛ انگلیس، فرانسه و اسرائیل با توطئه مشترک، تجاوز سه جانبه ای را علیه مصر تدارک دیدند. صهیونیست ها نوار غزه و بخشی از سینا را اشغال کردند. اما تهاجم آنان به اثر عملیات مقاومت، فشارهای جهانی و پشتیبانی روسیه بدون نتیجه خاتمه یافت. در طی سال های بعد یعنی در ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ دو جنگ دیگر نیز بین مصر و دیگر کشور های عربی با اسرائیل رخ داد.

جمال عبدالناصر دومین رئیس جمهور مصر؛ در ۱۴ نومبر سال ۱۹۵۴ علی محمد نجیب را که از ۲۳ جولای سال ۱۹۵۲ رئیس جمهور این کشور بود برکنار کرد و تا تاریخ مرگ خویش رهبر مصر بود. "ناصر" بنابر روحیه ناسیونالیستی خویش در بین اعراب مشهور می باشد. نهضت پان عربیسم ناصر که بعد از او شکل گرفت، در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ طرفداران زیادی داشت و هنوز هم سال ها بعد از مرگ او بین اعراب طرفدارانی دارد.

به اساس مواد يك تا پنج قانون اساسی؛ مصر کشور سوسیال دموکرات است و ملت این کشور بخشی از امت عربی محسوب می شود. جدا از اسلام که نه تنها دولت های حاکم بر مصر ناگزیر از تأیید آن در قانون اساسی به عنوان دین رسمی کشور بوده اند و منحیث یکی از منابع اصلی قانون گذاری پذیرفته شده؛ تأکید قانونی بر سوسیال دموکراسی، رسمیت زبان عربی و پان عربیسم نیز متأثر از اندیشه های جمال عبدالناصر بود.

سومین رئیس جمهور ارتشی مصر محمد انورالسادات بود. وی سمت ریاست جمهوری کشور مصر را از تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۷۰ تا روز به قتل رسیدنش توسط "جهاد اسلامی" در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۸۱ به عهده داشت. بعد از وی محمد حسنی سید مبارک از ۱۴ اکتبر ۱۹۸۱ تا فبروری ۲۰۱۱ (۲۲ دلو [بهمن] ۱۳۸۹) چهارمین رئیس جمهوری عربی مصر بود.

این کشور طی بیشتر از سی سال اخیر یعنی پس از "قرارداد کمپ دیوید" که در سال ۱۹۷۸ به وساطت امریکا بین مصر و اسرائیل امضاء گردید؛ به تکیه گاه ستراتیژیک امنیتی - نظامی امپراتوری امریکا در منطقه تبدیل شده؛

هم انجام جنایاتی مانند: شکنجه کردن اسرای گوانتانامو را در کشور خود به جای امریکا دستکاری می نمود و هم امنیت اسرائیل را تأمین می کرد. بناءً در دو دهه گذشته مصر دومین دریافت کننده کمک های نظامی امریکا بود. به اساس قانون اساسی فرماندهی کل ارتش نیز به رئیس جمهور واگذار شده است. اما ارتش مصر دیگر آن ارتشی نیست که در مبارزه علیه سلطه بریتانیا و سرنگونی سلطنت "ملک فاروق" نقش اساسی داشت و همچنین در سال ۱۹۵۶ در جریان خارج کردن کانال سوئز از کنترل بریتانیا و ملی کردن آن؛ از کشورش در برابر تهاجم مشترک اسرائیل، بریتانیا و فرانسه دفاع کرد و در جنگ ۱۹۶۷ در مقابل اسرائیل جنگید، شبه جزیره سینا را اشغال کرد و پیروزی نظامی اش در جنگ ۱۹۷۳ با اسرائیل به بازپس گرفتن سینا منجر گردید. بلکه ارتش مزدور کنونی مصر که بعد از اسرائیل بیشترین کمک نظامی را از امریکا دریافت میکند؛ بودجه نظامی آن به ۲،۴ میلیارد دلار بالغ می شود که ۱،۳ تا ۱،۵ میلیارد آنرا امریکا تأمین می کند. نیروهای مسلح چهارگانه (نیروی زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوایی و قوت های مدافعه هوایی)، گارد جمهوری و نیروهای گارد ملی ارتش مصر که تقریباً یک میلیون نفر (۶۸ هزار نفر فعال و ۷۹ هزار نفر احتیاطی) عضو دارند، از لحاظ پرسونل دهمین ارتش جهان است. در حالی که حزب حاکم "دموکراتیک ملی"، آدم کشان دستگاه استخباراتی "اس.اس.آی." و اوباشان لباس شخصی غیر از اینها بوده و نیروی پولیس مربوط وزارت کشور که از سال ۱۹۹۰ به این طرف به ۱،۴ میلیون نفر میرسد.

در بیشتر از ۶۰ سال اخیر تاریخ مصر همه رؤسای جمهور این کشور: علی محمد نجیب، جمال عبدالناصر، انور- السادات و حسنی مبارک ارتشی بوده و از آنان ارتش حمایت کرده است. اما در حالیکه از اقتصاد تولیدی شهر سوئز تا اداره کانال سوئز و اقتصاد توریستی همه در دست سرمایه های کمپرادور خارجی قرار دارد؛ ارتش کنونی مصر هماهنگ با نفوذ آشکار اخوان المسلمین در تمام ارکان آن؛ قدرت زیاد اقتصادی و سیاسی را طوری در خود متمرکز ساخته که در واقع عملاً سرمایه داری کمپرادوری را نمایندگی می کند.

ساختار اقتصادی که در یک طرف آن تراکم لاینقطع سرمایه های افسانه ای و در طرف دیگر آن؛ به علاوه بهره کشی وحشتناک و بی کاری گسترده؛ ۴۰ درصد جمعیت زیر خط فقر و حتی پنج میلیون نفر زاغه نشین قاهره پایتخت فرعون های جدید از هشت میلیون نفر ساکنان این شهر، تعفن ذاتی سرمایه داری را مشخص می کند. هکذا پس از اسلام زدگی این کشور؛ بیشتر از نصف اعضای جامعه یعنی زنان، میتوانند احترام و برابری حقوق انسانی خود را فقط در افسانه های قدیمی بیابند و شریعت ضد انسانی اسلام چنان بر دست و پای آنان پیچیده است که نه تنها حضور سیاسی بلکه نقش فعال شان در پروسه های عادی حیات اجتماعی نیز عقیم شده است. چنانچه در سناریوی کمیک حوادث اخیر مصر؛ حتی به صورت نمایشی نیز حضور آنان در نظر گرفته نشده بود.

سناریوی زنگار اندودی که از زرادخانه قرون وسطی به ودیعه گرفته شده و هدف طراحی آن نابودی تمام آثار و مظاهر فرهنگ پر بار و تمدن های بزرگ انسانی به غرض توجیه تجاوز و اشغالگری امپراتوری سرمایه داری غرب در منطقه و همچنان چپاول ثروت ها و منابع موادخام، انرژی، نیروی کار ارزان و بازار فروش مرغوب آن به کمک تروریسم اسلامی و شرکای مذهبی آنان منحصراً ارزان ترین و درنده ترین عمال جنایتکار شان می باشد. ولی این سناریوی توطئه گرانه؛ متأسفانه توسط "انقلابی" ترین افراد و نهادهای پر ادعا و مدعائی که سر در آخور پوپولیسم عامیانه فرو برده اند؛ لرزه ای در نظم کهن جهان عرب پنداشته شده به جنبش خودجوش، جنبش توده ای، مقاومت ضد استبداد و دیکتاتوری و غیره نامگذاری می شوند. این نخبگان میکوشند در ترمینولوژی و مفاهیم کاملاً

بدیهی "انقلاب" بر پا کرده و امیال خود را بر مفاهیم مشخص بار کنند تا مفاهیم من درآوردی جدیدی ایجاد کرده و به وسیله آن به اهداف معین شده ای برسند، یا این که بر وثیقه های ابتذال فکری و باورهای مزخرف سیاسی خود طراحان این توطئه را بخندانند. آنان که به خاطر توجیه آنچه به خوردشان داده می شود، مصروف بریدن پا برابر با موزه اند و رد پای هیچ نیروی آگاه "انقلابی" کمونیستی یا ناسیونالیستی را در حوادث جاری مصر نشان داده نمی توانند که در مقابل یگانه تشکل بدیل حاکمیت موجود یعنی "اخوان المسلمین" بایستد و جنبشی که خواست و طرح مشخص سیاسی دارد؛ برای تصرف قدرت سیاسی رهبری نماید، لذا نیاز به آگاهی سیاسی طبقاتی و نقش ستاد پیش آهنگ را با معجزه فیس بوک، توئیتر و وب سایت ها جایگزین می کنند. گوئی مرکز این سری از ارتباطات در جامعه ایده آل کمونیستی آنان قرار داشته و قبل از آزادی طبقه کارگر از کنترل سرمایه داری آزاد شده است.

اما نه جنبشی که از مطالبات سیاسی و الترناتیف سرنگونی حاکمیت دولتی آغاز میکند خود انگیزه است و نه طنین آزادیخواهی از فراز این گورستان سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی به گوش می رسد، بلکه آنچه ذوق پوپولیست های "انقلابی" ما را ارضا می کند؛ حرکت سیل گرسنگان به سوی قربانگاه اهداف ستراتیژیک کانون های توطئه های جهانی (انتلجنت سرویس - سی. آی. ای. - موساد) است. فتاویی که در آن حتی کوچک ترین احساس مسئولیت یا ناراحتی وجدانی به خاطر سیاهه شوم به قدرت رساندن باند آدمکش اخوان المسلمین مشاهده نمی شود. باندی که هشتاد سال سابقه مزدوری و جنایات ضد بشری دارد و تاریخ خونبار آن آکنده از زاد و ولد مستمر "القیاده" ها، "حماس" ها و ده ها بنیاد تروریستی دیگر جهانی از آن می باشد.

سرنوشت لیبیا و سوریه:

"جماهیر عربی سوسیالیستی خلق لیبیا" با حدود ۶،۵ میلیون نفر جمعیت خود یکی از ده کشور صادر کننده نفت در جهان است و تولید ناخالص ملی آن جزو بالا ترین ها در افریقا می باشد. این کشور در سال ۱۹۵۱ به صورت "پادشاهی لیبی" از ایتالیا استقلال خود را گرفت و از سال ۱۹۶۹ تا کنون توسط "معمر القذافی" رهبری می شود. سناریست های توطئه های اخیر شمال افریقا و شرق میانه که با خیال خام خود علاوه بر "طالبی" ساختن قوس قدیم پیمان های نا کارآمد نظامی سنتو - سیتو؛ تصفیه کردن دو خار حلقوم لیبیا و سوریه را از لقمه های نفت آلود منطقه در نظر دارند؛ گمان می کردند که "معمر القذافی" و مردم لیبیا از سرنوشت صدام حسین و عراق خون اندود هیچ چیزی نیاموخته اند و با همین بازی های بی مزه میدان را خالی خواهند کرد. در حالی که بر چاه های نفتی لیبیا سد آسوان دیگری بنا خواهد گردید.

یعنی همانطور که جمال عبدالناصر در اولین اقدام عمران اقتصادی مصر ایجاد سد بزرگی را بر دره نیل به نام "آسوان" روی دست گرفت، ولی این سد احتیاج به بودجه کلانی داشت که امریکا و انگلیس با کمک به ایجاد آن مخالفت کردند و جان فاستردالس وزیر خارجه امریکا گفت: "ما نباید به این فرعون سرخ کمک کنیم." ناصر در ۲۶ جولای ۱۹۵۶ طی نطقی که در میدان محمد علی ایراد کرد گفت که: "از امشب من قانون ملی شدن کانال سوئز را امضا کرده ام و ما از فردا اداره کانال سوئز را در دست گرفته و از درآمد حاصله از حق العبور کشتی ها؛ سد آسوان را خواهیم ساخت.

اگرچه موشه دایان تروریست معروف، وزیر دفاع صهیونیسم اسرائیل در ۲۱ اکتوبر با ساز و برگ عظیمی به سوی صحرای سینا لشکر کشیده و به پیشروی آغاز کردند. در روز چهارم نومبر واحد های هوای انگلستان و

فرانسه نیز در پورت سعید پیاده شدند. ارتش مصر به رهبری "جمال عبدالناصر" از خاک مصر دفاع کردند. چند ساعت بعد زمامداران شوروی به رهبری خروشف طی اولتیماتومی به لندن و پاریس اخطار کردند. ناصر بلا فاصله با روس ها برای ساختن سد آسوان وارد مذاکره شده و به کمک های فنی روسیه شوروی سد را ساختند. همچنان جریان تروریستی تمام عیاری که از ۱۵ فیبروری سال ۲۰۱۱ زیر عنوان اعتراضات "مردمی" توسط اسلام گرایان افراطی و تبعیدی های استخدام شده در دستگاه های استخباراتی غربی، به دستور مستقیم قدرت های معلوم الحال خارجی و با تقای مرگبار میدیا های مزدور به ضد دولت لیبیا آغاز یافته؛ باوجودی که "نیکولا سارکوزی" صهیونیست، برای اعمال بی شرمانه ترین مداخلات ماجراجویانه در جمع شرکای دیگرش ژست های ناپلئونی می گیرد ولی تجارب قتل اسلوبودان میلشویچ، به دار آویختن صدام حسین، کشتار فرزندان وی، غارت و نابودی مهد تمدن پر بار و باستانی "کده و آسور"، ریکارد جدیدی از جنایات پنتاگون - ناتو در افغانستان و صدها وثیقه دیگر توحش جاری امپراتوری سرمایه داری غرب در سراسر جهان؛ به پوتنسیال مقاومت مردم و دولت "معر قذافی" چنان صیغه ملی داده است که پوز فرعون های خون آشام معاصر را به خاک مالیده و رویای سلطه بلا منازع آنان بر جهان را نقش بر آب خواهد کرد. به علاوه در فرجام این جنایات ضد بشری یکی هم جایگزین شدن چین و روسیه در عرصه های صنعتی و تجارتی نفت لیبیا به جای رهنان سرمایه داری غرب خواهد بود. همچنان از فهرست طولیلی که علاوه بر تونس، مصر و لیبیا، شامل الجزایر، عربستان سعودی، یمن، قطر، بحرین، اردن نیز می شود؛ یکی هم سوریه است که بدون شک بلعیدن چنین خار خطرناکی برای حکام کاخ سفید به شکل کشنده ای مشکل خواهد بود.

کشور سوریه با شکست فرانسه در جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۱ اعلان استقلال کرد؛ ولی استقلال آن تا سال ۱۹۴۴ عملاً محقق نشد. اگر چه سهمگیری فعالانه سوریه در جنگ سال ۱۹۶۷ با اسرائیل و پس از به قدرت رسیدن حافظ الاسد در سال ۱۹۷۰؛ هکذا ضرباتی که سوریه حد اقل در سال ۱۹۷۳ بر اسرائیل وارد کرد می تواند انگیزه هرجنایت امریکا، اسرائیل و تمام سرمایه داری غرب به ضد این کشور شود. اما با آنهم سوریه به علاوه با خروج بی تردید امریکا از کشور اشغال شده عراق کماکان پشت جبهه مطمئن و قوی برای مقاومت به ضد دولت مزدور عراق نیز خواهد بود.

بنابر این سپر بازدارنده ریش آخوندی - طالبی نیز در مقابل (پیمان شانگهای) به ویژه روسیه و چین با وجود همه توحش خونبار آن سرنوشت بهتر از پیمان های نظامی سنتو- سیتو نخواهد داشت.

کابل: ۱۸ حوت - ۹ مارچ ۲۰۱۱

یادداشت:

(۱) در اینکه امپریالیزم امریکا بعد از همان ختم جنگ جهانی اول در تقابل با "سرمایه داری دولتی در شوروی" قرار داشته، بحث هایی وجود دارد که امید است خوانندگان محترم پورتال در صورت امکان و احساس ضرورت خود پا پیش نموده، بدان وسیله گوشه ای از تاریخ و زحمات پرولتاریای بین المللی را در مسیر ساختمان سوسیالیزم روشن نمایند.

اداره پورتال AA-AA